

دشمنی وجود دارد. صوتها را از سینه بیرون می‌آورد و آواز را بلند می‌کنند، و می‌گویند این زبان برای جنگ خوب است.^{۴۴}

(۳۲) غوری: شاید زبان این ناحیه همان بوده باشد که اکنون پشتو خوانده می‌شود. در هر حال با فارسی دری متفاوت بوده است. بیهقی می‌نویسد: «امیر... دانشمندی را به رسولی آنجا فرستاد با دو مرد غوری از آن بوالحسن خلف و شیروان تا ترجمانی کنند».^{۴۵}

(۳۳) زبان چاچ (شاش): مقدسی نوشته است که زبان این ناحیه زیباترین زبان هیطل است و از این نکته درست معلوم نیست که رابطه آن با زبانهای ایرانی چه بوده است.^{۴۶}

(۳۴) قزوینی: درباره زبان مردم این شهر تنها این نکته را ذکر کرده‌اند که قاف به کار می‌برند و بیشتر ایشان برای معنی جید (= خوب) می‌گویند بیخ.^{۴۷}

(۳۵) گویشهای روستائی خراسان: مقدسی می‌نویسد: کوچکترین شهری از خراسان نیست مگر آنکه روستاهای آن زبان دیگری داشته باشند.^{۴۸}

(۳۶) شیرازی: در گلستان سعدی بیتی هست که در بعضی نسخه‌ها در عنوان آن نوشته‌اند «ترکیه»^{۴۹} و گاهی «شیرازیه» و در هر حال به گویش محلی شیرازست. در کلیات سعدی نیز يك مثنوی ملمع با عنوان «مثلثات» به عربی و فارسی و شیرازی باقی است.^{۵۰} در دیوان حافظ هم غزل ملمعی متضمن بعضی مصراعها به گویش شیرازی ثبت است.^{۵۱} چندی پس از زمان حافظ شاعری از مردم شیراز به نام «شاه داعی» منظومه‌هایی به این زبان سروده است.^{۵۲}

(۴۴) احسن‌التقاسیم، ص ۳۳۵.

(۴۵) تاریخ بیهقی، ص ۱۱۷.

(۴۶) احسن‌التقاسیم، ص ۳۳۵.

(۴۷) احسن‌التقاسیم، ص ۲۹۸. کلمه فارسی در متن کتاب به صورت «نیج» و در حاشیه به

صورت «نیج» چاپ شده و تصحیح ما از روی حدس است.

(۴۸) ایضاً.

(۴۹) گلستان، چاپ لندن (۱۸۷۴)، ص ۱۲۵.

(۵۰) کلیات سعدی، چاپ معرفت (۱۳۴۵)، ص ۸۵۴.

(۵۱) چاپ پُرمان، ۱۳۴۲، ص ۴۱۵.

(۵۲) دیوان شاه داعی، چاپ معرفت (۱۳۳۹)، ۲ جلد.

(۳۷) نیریزی: در يك جنگ خطی مکتوب در قرن هشتم اشعاری با عنوان «نیریزیات» ثبت شده است و در همین جنگ فصلی دیگر با عنوان «فهلویات» آمده که شاید به گویش شیرازی باشد.^{۵۳}

(۳۸) اصفهائی: اوحدی اصفهائی چند غزل به گویش محلی اصفهان سروده است که در دیوانش ثبت است. عبارتی به گویش اصفهائی نیز در لطایف عبید زاکانی آمده است.^{۵۴}

(۳۹) آذری: یکی از گویشهای ایرانی که تا اواخر قرن دهم هجری در آذربایجان متداول بوده است. ابن حوقل زبان مردم آن سرزمین را فارسی می خواند که مراد از آن یکی از گویشهای ایرانی است و به تعدد این گویشها نیز اشاره می کند.^{۵۵} مسعودی (قرن چهارم) پس از آنکه همه زبانههای ایرانیان را فارسی خوانده به اختلاف گویشها اشاره کرده و نام گویش «آذری» را در ردیف پهلوی و دری آورده است.^{۵۶} یاقوت نیز زبان مردم آذربایجان را یکجا «آذریه» و جای دیگر «آذریه» نوشته است و می گوید که جز خودشان کسی آن را نمی فهمد.^{۵۷}

همام تبریزی غزلی به گویش محلی تبریز دارد که متن آن را عبید زاکانی در مثنوی «عشاقنامه» خود درج کرده است.^{۵۸} در دیوان شاه قاسم انوار تبریزی نیز چند غزل به این گویش وجود دارد و در رساله روحی انارجانی فصلهایی به زبان عامیانه تبریز در قرن دهم ثبت است.^{۵۹}

(۴۰) اردبیلی: ابن بزاز در صفوة الصفا جملههایی را از زبان شیخ صفی الدین با قید زبان اردبیلی نقل کرده و سپس دویستیهای متعددی را از شیخ آورده که به احتمال کلی به همان گویش اردبیل است. شاید این گویش با آذری متداول در

(۵۳) ایران کوده، جزوه ۱۵، ۱۱۱۷ یزدگردی، ص ۱۹ و بعد.

(۵۴) کلیات عبید زاکانی، کتابفروشی ادب (۱۳۱۵)، ص ۱۴.

(۵۵) صوره الادب، ترجمه فارسی، ص ۹۶.

(۵۶) التنبیه والاشراف، چاپ لیدن، ص ۷۸.

(۵۷) معجم البلدان، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۱۲۸، معجم الادب، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۱۱.

(۵۸) کلیات، چاپ ارمنان (۱۳۴۲)، ص ۱۰۶.

(۵۹) ایران کوده، جزوه ۱۵، ص ۴ تا ۱۸، فرهنگ ایران زمین، دفتر ۳، ج ۲، ص ۱۲۹ تا

تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان تفاوت‌هایی جزئی داشته است.^{۶۰} اما چنانکه از مطالب مذکور در فوق دریاخته می‌شود آگاهی ما از گویشهای متعددی که در قرون پیشین در سرزمین پهناور ایران رایج بوده بسیار اجمالی است و غالباً تنها به نام آنها منحصر است. فقط گاهی جمله‌های کوتاه یا مصرع‌ی و بیتی از آنها قید کرده‌اند و در موارد معدود نمونه گویشهای مزبور به يك تا چند صفحه می‌رسد.

(۲) در زمان معاصر

آنچه در صفحات پیشین ذکر شد اشاراتی بود که در آثار مؤلفان بعد از اسلام درباره نام‌یا بعضی خصوصیات گویشهای ایرانی آمده است. اما در روزگار ما گذشته از فارسی دری که فارسی نو نیز خوانده می‌شود، و زبان رسمی اداری و دولتی و فرهنگی کشور ایران از قرن چهارم هجری تا همین زمان است، در این سرزمین پهناور هنوز گویشهای متعدد ایرانی رایج است که بعضی از آنها آثار مکتوب و ادبی نیز دارند، و بسیاری دیگر تنها زبان محاوره اقوام بزرگ یا کوچکی است که در گوشه و کنار فلات ایران زندگی می‌کنند.

مهمترین زبانها و گویشهای ایرانی امروز از این قرار است:

(۱) تاجیکی: این زبان همان فارسی دری است با اندک تفاوتی در واژگان و چگونگی ادای بعضی از واکها. تاجیکی زبان ملی جمهوری شوروی تاجیکستان است و گذشته از این در بسیاری از نواحی جمهوری شوروی ازبکستان (دره فرغانه و دره زرافشان و ناحیه کشکه دریا و مناطق مسیر رودهای سرخان دریا و چرچیک و غیره)، و نزد انبوهی از مردم شهرهای بزرگ بخارا و سمرقند، و گروهی از ساکنان جمهوری‌های قرقیزستان (نواحی جلال‌آباد و اش) و قزاقستان متداول است.

(۶۰) آذری یا زبان باستان آذربایگان. سیداحمد کسروی، تهران (۱۳۰۴).

تاجیکان اصیل بازمانده ایرانیانی هستند که از قدیمترین روزگار در آن سرزمین می زیسته اند و به تدریج در طی قرنهاي دراز اقوام دیگر مشرق آسیا در سرزمین ایشان نفوذ کردند و جای گرفتند و اکنون قسمتهائی از این ناحیه به صورت جزیره هائی باقی مانده که مردم آن، زبان و آداب ایرانی خود را حفظ کرده اند. بعضی اقلیتها مانند یهودیان و کولیان و عربهای آسیای میانه نیز به تاجیکی سخن می گویند. شماره تاجیک زبانان را به دو میلیون و نیم تخمین کرده اند.

قطع رابطه اداری و حکومتی میان کشور ایران و سرزمینهای مزبور در چند قرن اخیر موجب شده است که زبان ادبی تاجیکی با فارسی دری اختلافاتی پیدا کند. عمده این اختلافها در لغات و کلماتی است که دسته ای از گویش جاری مردم آن نواحی در زبان ادبی تاجیکی راه یافته است، دسته دیگر از زبانهای تاتاری و ازبکی در آن زبان وارد شده، و شماره بسیاری از لغات علمی و فنی هم از روسی در این زبان نفوذ کرده است.

با این حال آثار گویندگان و نویسندگان فارسی زبان قرنهاي پیشین (که بعضی از ایشان خود از مردم همان نواحی بوده اند) هنوز بخوبی برای مردم تاجیکستان دریافتنی است و جزء میراث فرهنگی ایشان شمرده می شود. بعضی خصوصیات صرف و نحوی نیز زبان تاجیکی را از فارسی دری متمایز می کند که بجای خود با تفصیل بیشتری از آنها گفتگو خواهیم کرد.

این زبان را در اوایل تشکیل جمهوری تاجیکستان به الفبای لاتینی با تغییر چند حرف نوشتند و در آموزش و کتاب و روزنامه به کار بردند. اما پس از چندی الفبای روسی را برای نوشتن آن اختیار کردند و اکنون نیز همین خط در آن سرزمین متداول است.

از نویسندگان بزرگ تاجیک در دوران اخیر صدرالدین عینی است که پدر ادبیات جدید تاجیکستان شمرده می شود و رمان و داستان و شعر و مقالات تحقیقی فراوان دارد. برای نمونه زبان تاجیکی چند سطر از رمان غلامان او که در سال ۱۹۳۵ به خط لاتینی چاپ شده است در ذیل به خط فارسی نقل می شود:

«صحرای وسیع، بیابان خشك، در آن بیابان بی‌پایان غیر از چاه‌های چوغور منبع آبی نیست. آنها هم در مسافت يك فرسخ دو فرسخ از یکدیگر دورتر کنده شده‌اند. خانه‌های ریگ‌روان و گیاه‌های رگه سلنك، شوره، خارشتر، کور، کواره، یوشن، منظره‌های طبیعی آن بیابانند. سکشول‌زارهائی که درجا جای این بیابان نمودارند منظره منمومانه بیشه‌های سوخته را به نظر می‌آرند.»

(۲) **دری افغانستان:** دری نام یکی از دو زبان رسمی کشور افغانستان است. این کشور که قسمت عمده آن گهواره ادبیات گرانبهای فارسی بعد از اسلام بوده است بی‌شك یکی از شریکان بزرگ و وارثان بحق این فرهنگ وسیع و عمیق است و زبانی که بطور مطلق دری خوانده می‌شود در حقیقت جز ادامه همان فارسی دری نیست که رابعه بنت کعب و دقیقی و عنصری بلخی و سنائی و سیدحسن غزنوی و عبدالحی گردیزی و خواجه عبدالله انصاری هروری و ناصر خسرو قبادیانی و دهها امثال ایشان با همکاری بزرگان دیگر این سرزمین پهناور بنیاد گذاشته و به کمال رسانیده‌اند.

زبان دری افغانستان با فارسی تفاوت‌هایی جزئی دارد. بعضی از خصوصیات صرف و نحوی محلی در آن وارد شده و از این جهت از فارسی ادبی متداول در ایران متمایز شده است. این تفاوت‌ها اندکی مربوط به چگونگی تلفظ و ادای واکهاست که با تلفظ نواحی شرقی و شمال شرقی ایران در اکثر موارد همانند است. تفاوت‌های دیگر از نظر لغات و اصطلاحات محلی است که در زبان ادبی افغانستان وارد شده است. دیگر آنکه بعضی از کلمات و اصطلاحات علمی و فنی دنیای امروز در فارسی ایران از زبان فرانسوی اخذ و اقتباس شده، و همانها را در زبان دری افغانستان به سبب ارتباطی که در طی یکی دو قرن اخیر با هندوستان داشته است از زبان انگلیسی گرفته‌اند. به این طریق در واژگان فارسی و دری اندک اختلافی وجود دارد. این اختلافها با ارتباط فرهنگی میان دو ملت دوست و برادر و هم‌نژاد و هم‌زبان و همدین بتدریج کمتر می‌شود.

شماره مردمی که در کشور افغانستان به زبان فارسی دری متکلم هستند به موجب آمارهای اخیر در حدود ۵ میلیون نفر است. اما همه سکنة آن سرزمین این زبان را می‌دانند و به کار می‌برند. در سالهای اخیر در افغانستان برای اصطلاحات جدید اداری و علمی و فنی الفاظی وضع کرده‌اند که غالباً ریشه و ساخت آنها از زبان پشتو اخذ شده است. مانند کلمات پوهنجی، پوهنتون، پوهاند، پوهنوال در مقابل اصطلاحات ایرانی دانشکده، دانشگاه، استاد، دانشیار، و غیره. نمونه‌ای از زبان دری افغانستان را اینک از شماره ششم سال ۱۳۴۸ مجله ادب «نشریه دو ماهه دری پوهنجی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل» نقل می‌کنیم:

«در آغاز قرن بیستم فلسفه آنقدر به سرعت انکشاف^{۶۱} کرد که مورخین فلسفه آنرا انقلاب در فلسفه می‌خوانند، این انقلاب در انگلستان خاصه در کمبریج^{۶۲} بوقوع پیوست. و یکی از آن‌نایکه فلسفه را دگرگون ساختند برتراند راسل بود. او حیات عقلی خود را در محیطی آغاز کرد که در آن دو جریان فلسفی وجود داشت. یکی فلسفه عنعنوی^{۶۳} اسلاف او که به فلسفه تجربی^{۶۴} یاد می‌شود. و دیگری آیدلزم^{۶۵} جرمنی^{۶۶} که در نیمه قرن نوزدهم بر فلسفه تجربی تسلط یافت.»

(۳) کردی: نام کردی عادهً به زبان مردمی اطلاق می‌شود که در سرزمین کوهستانی واقع در مغرب فلات ایران زندگی می‌کنند. قسمتی از این ناحیه اکنون جزء کشور ایران است، و قسمتی در کشور ترکیه و قسمتی دیگر از جمله کشور عراق شمرده می‌شود. در خارج از این منطقه نیز اقلیتهای کرد وجود دارند که از آن جمله گروهی در شمال خراسان و گروههایی در جمهوری‌های شوروی ارمنستان و گرجستان و آذربایجان و عده کمی نیز در ترکمنستان به این گویشها سخن می‌گویند. در سوریه نیز يك اقلیت کرد زبان از چند قرن پیش به وجود آمده است. زبان یا گویش کردی در همه این نواحی یکسان نیست. حتی تردید است

(۶۱) توسعه، ترقی (۶۲) کمبریج (۶۳) سنتی (۶۴) تجربی (۶۵) آیدالیزم (۶۶) آلمانی.

در این که کلمه «کرد» به قوم واحدی که دارای مختصات نژادی یا ایللی با گویش معینی باشند اطلاق شده باشد. در بسیاری از منابع تاریخی که به زبان عربی در قرنهای نخستین اسلام تألیف یافته این کلمه را معادل کلمه «شبان» و «چوپان» بکار برده‌اند.

ابن حوقل کوچ (قفص) کرمان را «صنف من الاکراد» می‌داند و حال آنکه مقدسی (احسن التقاسیم) زبان ایشان را شبیه زبان مردم سند شمرده است. یاقوت مردمان ساسون را الاکراد السنانسه می‌خواند (معجم البلدان) حمزه اصفهانی می‌نویسد: کانت الفرس تسمى الديلم الاکراد طبرستان کما کانت تسمى العرب اکراد سورستان (تاریخ منی ملوک الارض)

در کارنامه اردشیر بابکان هم کردن به معنی شبانان آمده است نه نام نژاد یا قبیله. در گویش طبری امروز نیز کلمه کرد به معنی چوپان و شبان است. (واژه‌نامه طبری، صادق کیا، ص ۱۶۶).

اما زبانی که «کردی» خوانده می‌شود شامل گویشهای متعددی است که هنوز با همه مطالعاتی که انجام گرفته درباره ساختمان و روابط آنها با یکدیگر تحقیق دقیق و قطعی به عمل نیامده است. برحسب عادت این گویشها را به دو گروه اصلی تقسیم می‌کنند: یکی کورمانجی که خود به دو شعبه تقسیم می‌شود: شعبه شرقی یا مگری در سلیمانیه و سنه، و شعبه غربی در دیار بکر و رضائیه و ایروان و ارزروم و شمال سوریه و شمال خراسان. گروه اصلی دیگر یا گروه جنوبی در منطقه کرمانشاه و بختیاری

از قرنهای پنجم و ششم هجری آثار ادبیات شفاهی و کتبی کردی در مآخذ تاریخی دیده می‌شود. از آن جمله قصیده‌ای ملمع از انوشیروان بغدادی معروف به شیطان العراق که در معجم البلدان آمده است.^{۶۷}

کردی دارای ادبیات شفاهی وسیعی است که قسمتی از آن توسط محققان اروپائی و ایرانی در زمانهای اخیر گرد آمده و ثبت شده است.

در حال حاضر کردان عراق الفبای فارسی - عربی را با اندک تغییری در شیوه خط برای نوشتن زبان خود به کار می‌برند. کردان سوریه از الفبای لاتینی برای نوشتن گویش خود استفاده می‌کنند و کردان ساکن «اتحاد جماهیر شوروی» الفبای روسی (سیریلیک) را به کار می‌برند. شماره متکلمان به گویشهای مختلف کردی را به شش تا هشت میلیون نفر تخمین کرده‌اند.

(۴) لری و بختیاری: در کوهستان بختیاری و قسمتی از مغرب استان فارس قبیله‌های بختیاری و ممسنی و بویراحمدی به گویشهایی سخن می‌گویند که با کردی خویشاوندی دارد، اما با هیچ یک از شعبه‌های آن درست یکسان نیست، و میان خود آنها نیز ویژگیها و دگرگونیهای وجود دارد که هنوز با دقت حدود و فواصل آنها مشخص نشده است. اما معمول چنین است که همه گویشهای لری و بختیاری را جزو یک گروه بشمارند.

(۵) بلوچی: بلوچی از گویشهای ایرانی شمال غربی شمرده می‌شود اما در زمانهای تاریخی نشانه متکلمان به این گویش را در مشرق ایران می‌بینیم. در شاهنامه ذکر مسکن این قوم در حدود شمال خراسان امروزی آمده است. در کتابهای جغرافیائی از این قوم (همراه با طایفه کوچ - یا قفص) در حدود کرمان یاد می‌شود. پس از آن بر اثر عوامل تاریخی این قوم به کناره‌های دریای عمان رسیده و در همانجا اقامت کردند. اکنون قسمتی از بلوچان در دورترین قسمت جنوب شرقی کشور ایران و قسمتی دیگر در غرب کشور پاکستان امروزی جای دارند و مجموع این ناحیه بلوچستان خوانده می‌شود که بر حسب مرزهای سیاسی به بلوچستان ایران، و بلوچستان پاکستان تقسیم می‌شود. گروهی از بلوچان نیز در قسمت جنوبی افغانستان و جنوب غربی پنجاب و طوایفی از آنها نیز در کرمان و لارستان و سیستان و خراسان سکونت دارند. بعضی مهاجران بلوچ در جستجوی کار و کسب معاش به گرگان و حتی ترکمنستان شوروی رفته و در آن نواحی ساکن شده‌اند.

بلوچی را به دو گروه اصلی تقسیم می‌توان کرد: شرقی، یا شمال شرقی، و

غربی، یا جنوب غربی، مجموع مردم بلوچی زبان را به يك و نیم میلیون تا دو و نیم میلیون نفر تخمین کرده‌اند. اما این رقمها اعتبار قطعی ندارند.

(۶) پشتو: زبان پشتو که افغانی هم خوانده می‌شود در نواحی جنوبی و مرکزی کشور افغانستان و قسمت شمال غربی پاکستان متداول است. گروهی از پشتو زبانان در بلوچستان و معدودی در چترال و کشمیر و کناره مرزهای ایران و افغانستان سکونت دارند. قدیمترین آثار زبان پشتو از قرنهای نهم و دهم هجری است. در طی قرون متمادی پشتو تنها در گفتار به کار می‌رفته و آثار ادبی به این زبان بسیار اندک بوده است. تنها از سی و چهار سال پیش بود که دولت افغانستان پشتو را زبان رسمی کشور قرار داد و از آن پس روزنامه و کتاب و آثار ادبی به این زبان پدید آمد و تدریس آن در آموزشگاهها معمول شد.

زبان پشتو چه از نظر واك شناسی و چه از نظر ساختمان دستوری با زبانهای دیگر ایرانی تفاوتهایی دارد که اینجا مجال بحث درباره آن نیست. این زبان را معمولاً به دو گروه غربی (یا جنوب غربی) و شرقی (شمال شرقی) تقسیم می‌کنند. گویش مهم گروه غربی گویش قندهاری است و در گروه شرقی گویش پیشاوری اهمیت دارد. اختلاف میان این دو گروه هم در چگونگی ادای واكها و هم در بعضی نکات دستوری است. از آن جمله همین نام یا عنوان زبان است که در قندهاری پختو و در پیشاوری پشتو تلفظ می‌شود.

در قانون اساسی جدید افغانستان هر دو زبان رایج آن کشور، یعنی دری و پشتو به عنوان زبانهای رسمی ملی پذیرفته شده است.

شماره گویندگان زبان پشتو را در دو کشور پاکستان و افغانستان و بعضی نواحی دیگر به دوازده میلیون نفر تخمین کرده‌اند، که از آن جمله پنج و نیم میلیون در پاکستان سکونت دارند.

(۷) آسی: در قسمتهایی از سرزمین قفقاز بقایای یکی از زبانهای ایرانی هنوز متداول است. این زبان «آسی» خوانده می‌شود. گویندگان این زبان قسمتی در جمهوری شوروی آسی شمال و قسمتی در جمهوری گرجستان که ناحیه خودمختار

«آستی جنوبی» خوانده می‌شود سکونت دارند. زبان آسی به دو گویش اصلی تقسیم می‌شود که یکی را «ایرونی» و آن يك را «دیگوری» می‌خوانند.

گویشی که بیشتر جنبه ادبی دارد «ایرونی» است. زبان آسی را دنباله زبان سکائی باستان می‌شمارند، و در هر حال یکی از شعبه‌های زبانهای ایرانی است. شماره متکلمان به این زبان اندکی بیش از چهل هزار نفر است.

(۸) تاتی: در سرزمین آذربایجان نیز یکی دیگر از زبانها یا گویشهای ایرانی رایج است که تاتی خوانده می‌شود. متکلمان به این زبان در جمهوری شوروی آذربایجان (شمال شرقی شبه جزیره آبخوران) و بعضی از نقاط جمهوری شوروی داغستان سکونت دارند. در بعضی از روستاهای آذربایجان ایران نیز زبان تاتی هنوز رایج است. عده‌ای از یهودیان که از قدیم در نواحی قفقاز سکونت داشته‌اند نیز به زبان تاتی گفتگو می‌کنند و گویش ایشان با گویش تات زبانان دیگر متفاوت است. این عده که در جمهوری شوروی داغستان به سر می‌برند «داغ چوفوت» یعنی «جهودان کوهستانی» خوانده می‌شوند و شماره افراد ایشان در حدود ۲۵ هزار نفر است. روی هم رفته زبان تاتی را در حدود یکصد و هشتاد هزار نفر در سرزمین شوروی به عنوان زبان مادری به کار می‌برند.

(۹) تالشی: در جلگه لنکران و سرزمین آذربایجان شوروی يك زبان ایرانی دیگر متداول است که طالشی خوانده می‌شود و در قسمت جنوب غربی دریای خزر و در مرز ایران و شوروی نیز گروهی به این زبان تکلم می‌کنند. عده گویندگان این زبان را تا ۱۵۰ هزار نفر تخمین کرده‌اند که از آن جمله نزدیک ۱۰۰ هزار نفر در کشور شوروی به سر می‌برند.

زبان تالشی از جمله زبانهای ایرانی شمال غربی است که در زمانهای قبل (تا حدود قرن دهم هجری) در سرزمین آذربایجان رایج بوده و از آن پس جای خود را به یکی از گویشهای ترکی داده است. آثاری از این زبان به صورت دویتی‌هایی منسوب به ناحیه اردبیل و متعلق به قرن هشتم هجری در دست است.

(۱۰) گیلکی: از گویشهای ایرانی است که در قسمت گیلان و دیلمستان

متداول بوده و هنوز مردم استان گیلان آن را در گفتار به عنوان زبان مادری خود به کار می‌برند. گیلکی خود به چند شعبه منقسم است که با یکدیگر اندک اختلافی دارند. شماره مردم گیلکی زبان از يك ميليون نفر تجاوز می‌کند، اما اکثریت قاطع آنها زبان رسمی ایران یعنی فارسی را نیز می‌دانند. از زبان گیلکی دو بیتی‌هایی معروف به «شرفشاهی» در دست است که به شاعری موسوم یا ملقب به «شرفشاه» منسوب می‌شود. در قرن اخیر بعضی از شاعران محلی مانند «کسمائی» به این گویش اشعار سیاسی و وطنی سروده‌اند.

(۱۱) طبری یا مازندرانی: یکی دیگر از گویشهای ایرانی کرانه دریای خزر است که در استان مازندران کنونی و طبرستان قدیم متداول است. این گویش در شهرها و نواحی کوهستانی چه در تلفظ و چه در واژگان اختلافی دارد. در قسمت شهر نشین تأثیر شدید زبان فارسی دری دیده می‌شود که به تدریج جای گویش محلی را می‌گیرد.

زبان طبری در زمانهای گذشته دارای آثار ادبی قابل توجهی بوده است. کتاب مرزبان‌نامه نخست به این زبان تألیف شده و سپس آن را در قرن هفتم هجری به فارسی دری برگردانده‌اند. در قابوسنامه و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و ماخذ دیگر نیز شعرهایی به این زبان هست. در زمان معاصر مردم مازندران شعرهایی به زبان محلی خود در یاد دارند و می‌خوانند که عنوان عام «امیری» به آنها داده می‌شود و همه را، اگر چه از روی خصوصیات زبان‌شناسی به يك زمان و يك شخص نمی‌توان نسبت داد، به شاعری موسوم به «امیرپازواری» منسوب می‌کنند.

شماره متکلمان به گویش طبری را به یقین نمی‌توان تعیین کرد. اما در هر حال از يك ميليون متجاوز است. همه ایشان زبان رسمی کشور ایران یعنی فارسی را نیز می‌دانند و به کار می‌برند.

طبری را با گیلکی از يك گروه می‌شمارند و عنوان عام «گویشهای کناره خزر» به آنها می‌دهند.

گوشه‌های مرکزی ایران

در روستاها و شهرکهای مرکز ایران و آبادیهای پراکنده در حاشیه کویر گوشه‌های متعددی هنوز باقی است که غالباً شماره متکلمان آنها اندک است و هر يك خصوصياتی دارند، از آن جمله:

(۱۲) گوشه‌های میان کاشان و اصفهان: در این نواحی گوشه‌های روستاهای وینشون، فرود، کشه، زفره، سده، گز، کفرون، و گوشه‌های محلات، خوانسار، سو، لیمه، جوشقان در خور ذکر است که درباره آنها تحقیقات و مطالعاتی کم یا بیش انجام گرفته است.

(۱۳) گوشه یزدی: که با گوشه زردشتیان یزد و کرمان یکی است با اندک اختلافاتی در تلفظ.

(۱۴) نائینی و انارکی: میان اصفهان و یزد.

(۱۵) نطنزی، یارندی و فریزندی: در شمال غربی نائین.

(۱۶) خوری و مهرجانی: در قراه خور و مهرجان (در ناحیه بیابانک).

(۱۷) گوشه‌های حوزه شهر سمنان: شامل سمنانی، لاسگردی، سرخه‌ای، سنگری، شهمیرزادی.

(۱۸) گوشه‌های حوزه اراک: شامل گوشه‌های وفس، آشتیان، تفرش.

(۱۹) تاکستانی: در جنوب غربی قزوین - داشته‌اردی در نزدیکی آن.

گوشه‌های سرزمین فارس

(۲۰) در بعضی از روستاهای استان فارس گوشه‌های خاصی هست که با وجود زبان جاری سراسر آن استان که فارسی است هنوز بر جا مانده‌اند، اگر چه هرگز کتابت نداشته و مقام زبان دری نیافته‌اند. اینها عبارتند از گوشه‌های متداول در

روستاهای شمعون، پایون، ماسترم، بوردینگون و بعضی دهکده‌های دیگر. این گویشها همه از گروه جنوب غربی شمرده می‌شوند. اما بعضی دیگر مانند «سیوندی» در قریه سیوند (۵۰ کیلومتری شمال شیراز) از جمله گویشهای شمال غربی است که شاید بر اثر مهاجرت در آن ناحیه رواج یافته و باقی مانده باشد.

در ناحیه باشکرد (واقع در جنوب شرقی خلیج فارس) نیز گویشهای باشکردی وجود دارد که خود به دو گروه جنوبی و شمالی تقسیم می‌شود و دارای مختصاتی است که آنها را از گویشهای دیگر ایرانی مشخص و متمایز می‌کند.

زبانهای پامیری

در دورترین نقاط شمال شرقی سرزمین جغرافیائی ایران، یعنی در ناحیه کوهستانی مجاور پامیر، که اکنون جزء دو کشور تاجیکستان و افغانستان و قسمتی در آن سوی مرز این کشورها با چین است گویشهای متعدد ایرانی هنوز برجا مانده است.

از آن جمله است:

- (۲۱) شغنایی: در دو کرانه رود پنج آب و بخش علیا و سفلی خوردک.
- (۲۲) روشانی: در هر دو کرانه رود پنج آب پائین تر از منطقه شغنان.
- (۲۳) برتنگی: دره برتنک.
- (۲۴) ادشری: در قسمت بالای میررود برتنک.
- (۲۵) سریکلی: در استان سین تزیان (مغرب چین).
- (۲۶) یزغلامی: در امتداد میررود یزغلام که شاخه راست پنج آب است.
- (۲۷) اشکاشمی: در پیچ رود پنج آب و سرچشمه رود وزدوج در خاک افغانستان.
- (۲۸) وخانی: در امتداد سرچشمه رود پنج آب و اندکی در چترال و جمو و کشمیر و استان سین تزیان. اختلاف میان بعضی از این گویشها گاهی تا آنجاست که متکلمان به آنها گفتار یکدیگر را نمی‌فهمند و غالباً زبان مشترک فارسی آن

نواحی - یعنی تاجیکی - را برای روابط میان خود به کار می‌برند.

گویشهای دیگر ایرانی

(۲۹) مونجانی: گویش عده معدودی است که در مونجان واقع در سرچشمه رود کوکجه - شمال شرقی افغانستان - سکونت دارند.

(۳۰) یغنایی: گویشی است متداول میان ساکنان دره یغناپ و چند آبادی مجاور آن واقع در جمهوری شوروی تاجیکستان - شمال شهر دوشنبه - و این گویش خود به دو شعبه شرقی و غربی تقسیم می‌شود.
یغنایی یگانه گویش موجود ایرانی است که بازمانده زبان سفدی شمرده می‌شود.

(۳۱) پراچی: میان نواحی فارسی زبان و پشتو زبان و هندی زبان، در چند روستا واقع در شمال کابل هنوز گروه معدودی به این گویش متکلم هستند، اما همه ایشان زبان فارسی (دری - تاجیکی) را نیز می‌دانند و برای ارتباط میان خود و اقوام همسایه بکار می‌برند.

(۳۲) ارموری: گویشی است متداول میان قوم کوچکی که در جنوب کابل و نقاطی از پاکستان سکونت دارند و کم‌کم بعضی به فارسی و بعضی به پشتو متکلم می‌شوند و گویش خود را نرک و فراموش می‌کنند.

(۳۳) کومزاری: یگانه گویش ایرانی باقی مانده در جنوب خلیج فارس یعنی در شمالی‌ترین قسمت شبه جزیره عمان است. يك قبیله بدوی در این منطقه (کرانه جنوبی تنگه هرمز - روبروی بندرعباس) به این گویش سخن می‌گویند.

(۳۴) زازا: (در نواحی سیورک، چبخچور، کر) و گورانی (در کندوله، پاره، اورامان، تل‌هدشک) گویشهای متعددی که به هم نزدیک هستند و غالب آنها با گویشهای کردی آمیخته‌اند.

درباره رابطه گویش‌های ایرانی امروز با یکدیگر و طبقه‌بندی آنها با وجود تحقیقات و مطالعاتی که انجام گرفته است هنوز نظر صریح و قطعی نمی‌توان داشت. تنها شاید بتوان گفت که بعضی از گویش‌هایی که جزء گروه مرکزی شمرده می‌شوند دنباله گروهی از گویش‌های ایرانی میانه هستند که شامل گویش پهلوانیک نیز بوده است، اما هیچ یک از گویش‌های جدید که تاکنون مورد مطالعه قرار گرفته دنباله مستقیم پهلوانیک شمرده نمی‌شود. فارسی نو یا فارسی دری، که دنباله زبان فرهنگی و اداری و بازرگانی دوره ساسانیان است و خود حاصل تحول و تکامل یکی از گویش‌های جنوب غربی است بر همه گویش‌های محلی غلبه یافته، هر چند، چنانکه در تکوین هر زبان ادبی و رسمی طبیعی و جاری است، کلمات بسیاری را از گویش‌های شمال غربی و شمال شرقی اخذ و اقتباس کرده است.

www.KetabFarsi.com

باب چهارم

فارسی دری

www.KetabFarsi.com

معارضه فارسی و عربی

استیلای نازیان و اسلام آوردن ایرانیان هیچیک در تغییر زبان توده مردم این سرزمین تأثیر نکرد. زیرا که بسیاری از نواحی ایران خاصه در قسمتهای شرقی به صلح گشوده شد و تا مدتی همان فرمانروایان ایرانی مأمور اداره کارها بودند. گذشته از این، حکمرانان تازی که به حکومت ولایتهای ایران مأمور می شدند هنوز با اصول اداری و امور دیوانی آشنائی نداشتند و این امور ناگزیر به دست ایرانیانی اداره می شد که در کارهای مزبور صاحب تجربه و اطلاع بودند. از اسناد معدودی که در دست است بخوبی می توان دریافت که تا یک قرن پس از استیلای نازیان هنوز کارهای اداری یعنی امور دفتر و دیوان به فارسی انجام می گرفت.

به موجب روایات متعدد در مغرب ایران نخستین بار دفتر و دیوان هنگام حکومت حجاج بن یوسف (۴۱-۹۵ هجری) به عربی نقل شد. در این باب روایت بلاذری در کتاب فتوح البلدان چنین است:

«دیوان خراج سواد و دیگر بخش های عراق به فارسی بود. چون حجاج ولایت عراق جست امر کتابت را به زادان فرخ پسر پیری سپرد. صالح بن عبدالرحمن

مولای بنو تمیم، که به تازی و فارسی نوشتن می دانست با وی بود. پدر صالح از اسیران سیستان بود. زادان فرخ وی را به خدمت حجاج آورد... صالح گفت «بخدا اگر بخواهم حساب را به تازی بگردانم نتوانم کرده... پس از آن... زادان فرخ به قتل رسید و حجاج امر کتابت را به صالح سپرد. صالح سخنی را که میان وی و زادان فرخ در نقل دیوان به تازی رفته بود با حجاج باز گفت. حجاج بر آن شد که دیوان را از پارسی به تازی بگرداند و صالح را بر آن گماشت... مردانشاه پسر زادان فرخ گفت: «خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشه پارسی برکندی.»^۱

در خراسان نیز تا اواخر خلافت هشام بن عبدالملک (۱۵۵-۱۲۵) همان دستگاه اداری ساسانی دوام داشت. جهشیاری می نویسد: «تا این زمان بیشتر همنشیان خراسان مجوس بودند و حسابها به فارسی نوشته می شد. در سال یکصد و بیست و چهار هجری یوسف بن عمر که حکومت عراق داشت به نصر بن سیار نامه ای نوشت و آن را بوسیله مردی به نام سلیمان طیار برایش فرستاد و در نامه مزبور نوشت که در کارها و نویسندگی های خود از هیچیک از اهل شرك كمك نخواهد. نخستین کسی که در خراسان دفتر و دیوان را از فارسی به عربی برگرداند اسحاق بن طلح یکی از افراد بنی نهشل بود.»^۲

از آن پس زبان عربی در سراسر ایران بعنوان زبان اداری و رسمی به کار رفت و گروهی از ایرانیان به آموختن آن زبان روی آوردند، زیرا گذشته از آنکه مشاغل و مقامات دولتی و اداری مستلزم دانستن و به کار بردن زبان عربی بود به وسیله آن با سراسر قلمرو خلافت اسلامی می توانستند ارتباط بیابند. شماره ایرانیانی که در زبان عربی استاد و ادیب بودند و به این زبان شعر می گفتند در سه قرن نخستین اسلام بسیار بود. ثعالبی در یقینة الدهر از ۱۱۹ شاعر عربی زبان که در زمان سامانیان تنها در خراسان و ماوراءالنهر می زیسته اند سخن می گوید و در تیسمة الیقینة نیز گروهی دیگر را بر این شمار می افزاید. از گروه دانشمندان و

(۱) فتوح البلدان، چاپ مصر، ج ۲، ص ۳۶۸.

(۲) کتاب الوزراء والکتاب، ترجمه فارسی، ص ۱۰۰.

فیلسوفان نامدار ایرانی که آثار پر ارزش خود را به عربی تألیف و یا کتابهای ادبی و علمی ایران را به عربی ترجمه کرده‌اند نیز عده کثیری را می‌شناسیم و بعضی کتابهای ایشان را در دست داریم.^۳

اما در این میان اکثریت جامعه ایرانی تنها زبان ملی خود را به کار می‌برد و با عربی آشنائی نداشت و طوایف عرب که همراه سپاه اسلام به ایران آمده یا بعدها به این سرزمین کوچ کرده بودند غالباً از جامعه ایرانی جدا می‌زیستند و با ایرانیان آمیزشی نداشتند.

جاحظ از مفسری به نام موسی بن سیارالاسواری سخن می‌گوید که در نظر او از شکفتی‌های جهان بوده، زیرا که فصاحت او در فارسی با فصاحتش در عربی برابری داشته است. و می‌نویسد در مجلس خود که مشهور بود می‌نشست. تازیان در سمت راست و ایرانیان در چپ او می‌نشستند و او آیه‌ای از کتاب خدا را می‌خواند و آن را به عربی برای تازیان تفسیر می‌کرد. سپس به ایرانیان روی می‌کرد و تفسیر آن را برای ایشان به فارسی می‌گفت و کسی در نمی‌یافت که به کدام يك از این دو زبان بهتر سخن می‌گوید^۴ و این مرد در اواخر قرن دوم تا اوایل قرن سوم زندگی می‌کرده است.

از اینجا خوب می‌توان دریافت که نه مهاجران تازی با جامعه ایرانی آمیخته بودند و نه اکثریت توده ایرانیان با زبان عربی آشنائی داشته‌اند. به این طریق زبان عربی تنها میان دیوانیان و ادیبان و دانشمندان، که طبعاً به حسب وضع اجتماعی زمانه وابسته به دستگاه حکومتی و اداری بودند، رواج داشته و عامه مردم ایران از آن بیگانه بوده‌اند.

این طبقه که امتیازات اجتماعی مهمی داشتند البته خود را برگزیدگان قوم می‌شمردند و دانستن زبان عربی را دلیل برتری خود می‌دانستند و به همین سبب کسانی را که با زبان تازی آشنا نبودند جاهل و فرومایه به حساب می‌آوردند.

(۳) درباره کتابهای پهلوی که در این دوران به عربی ترجمه شده است می‌توان به الفهرست ابن ندیم و سبک‌شناسی مرحوم بهار، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۸ مراجعه کرد.

(۴) البیان و التبیین، چاپ قاهره، ص ۳۴۶.

زمانی که نخستین قیامهای ملی ایران بر ضد فرمانروایان تازی و دستگاه خلافت آغاز شد بعضی از پیشوایان ایرانی که پیش از گردنکشی به آن دستگاه وابسته بودند با عربی آشنائی داشتند و در کارهای حکومت آن زبان را به کار می بردند. منشیان که سرکارشان با زبان عربی بود ایشان را «عالم» می خواندند. صاحب تاریخ سیستان درباره حمزه بن عبدالله الشاری که در سیستان خروج کرد می نویسد که «او عالم بود و تازی دانست. شعراء او تازی گفتند.»^۵

اما درباره یعقوب لیث می گوید: «پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی... او عالم نبود. دریافت.»^۶ بنابراین یعقوب که از میان توده مردم برخاسته بود عربی نمی دانست و جانشینان او نیز شاید چنین بودند.

اما در همین زمان ظاهر آ گروهی عظیم بوده اند که خواندن و نوشتن به زبان فارسی را می دانستند و با زبان عربی آشنا بودند، چنانکه امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵) پس از آنکه خواجه ابوالقاسم سمرقندی را به تألیف کتاب السوادالاعظم واداشت و او آن کتاب را به زبان عربی نوشت «بفرمود که این کتاب را به پارسی گردانید تا چنانکه خاص را بُوَد عام را نیز بُوَد.»^۷

ویداست که اینجا مراد از عام کسانی است که کتابهای فارسی را می توانستند بخوانند، اما از خواندن نوشتههای عربی عاجز بودند، زیرا آنانکه اصلاً خواندن نمی دانستند طبعاً از ترجمه فارسی هم بهره مند نمی شدند.

پادشاهان دیگر سامانی هم با زبان عربی آشنائی نداشتند، چنانکه چون در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل (۳۵۰-۳۶۵) تفسیر بزرگ طبری را از بغداد آوردند «دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی، و چنان خواست که مرین را ترجمه کند به زبان پارسی.»^۸

سیاست ترویج زبان فارسی و ترجمه کتابهای مهم تازی به این زبان که

(۵) تاریخ سیستان، چاپ تهران، ص ۲۱.

(۶) ایضاً، ص ۲۰۹.

(۷) السوادالاعظم، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۹.

(۸) ترجمه تفسیر طبری، چاپ تهران، ص ۵.

پادشاهان سامانی پیش گرفتند به انکای تمایلات اکثریت عظیم ایرانیان بود که زبان خود را عزیز داشتند و با زبان عربی بیگانه بودند و گسره‌هی که فارسی خواندن می‌دانستند و تازی را درست نیاموخته با آن هیچ آشنا نبودند.

ابن حوقل (قرن چهارم) درباره کسی به نام ابومنصور بغوی که صاحب برید نیشابور بوده می‌گوید: دوی توانگرترین مردم خراسان و پرکتاب‌ترین آنان است: در نویسندگی میان خراسانیان بی نظیر، لیکن در عربی الکن و در فارسی افصح است.^۹ و یکی از دلایلی که از روی آنها می‌توان به وجود این گروه اخیر پی برد آثاری است که از فارسی مکتوب چهار پنج قرن اول اسلام به زبان فارسی و به یکی از خطوط غیر عربی به دست آمده است و درین باب جای دیگر با تفصیل بیشتر گفتگو خواهیم کرد.

سیاست ترویج زبان فارسی پس از دوره سامانیان دوام یافت و این نیز دلیل است بر اینکه فرمانروایان از تمایل اکثریت ملت ایران پیروی می‌کردند، زیرا اگر عمل شاهان ایرانی و فارسی زبان صفاری و سامانی را نتیجه احساسات ملی بشماریم به ترکان غزنوی و سلجوقی نسبت ایران دوستی نمی‌توان داد. و حال آنکه در دوران ایشان تمایل به زبان فارسی بیشتر شد تا آنجا که ابوالعباس اسفراینی وزیر محمود غزنوی بار دیگر دفتر و دیوان دولتی را به زبان فارسی برگردانید. البته کاتبان دولتی که دانستن و به کار بردن زبان عربی را مایه افتخار و وسیله ارتزاق خود می‌دانستند از این عمل رنجیدند و نفوذ ایشان موجب شد که با روی کار آمدن احمد بن حسن میمندی بار دیگر مکاتبات دولتی را به عربی نقل کنند. در این باب عتبی در تاریخ یمنی می‌نویسد:

«وزیر ابوالعباس در صنعت دیری بی‌صاعتی نداشت و به ممارست قلم و مداومت ادب ارنیاض نیافته بود. و در عهد او مکاتبات دیوانی را به پارسی نقل کردند و...»^{۱۰} سپس میمندی را می‌ستاید که با وزارت او کار دبیران (عربی‌دان)

(۹) صوره الارض، چاپ بیروت، ص ۳۶۹.

(۱۰) ترجمه تاریخ یمنی، چاپ تهران، ص ۳۴۵.

باز رونق گرفته است.

اما این سیر فقه‌رانی بی اثر بود و پیوسته میل به ترك زبان عربی و به کار بردن فارسی در امور اداری و آثار ادبی و علمی بیشتر می‌شد. چنانکه در همان دوره محمود غزنوی دانشمندانی مانند ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا در مقابل کتابهای فلسفی و علمی خود که به اقتضای زمان همه به عربی نوشته می‌شد کتابهایی نیز به زبان فارسی تألیف کردند، و مترجم کتاب معروف کلیله و دمنه که در دستگاه آخرین پادشاهان غزنوی می‌زیست به صراحت می‌گوید در غیبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است.^{۱۱}

مترجم تاریخ بخارا نیز می‌نویسد: «و بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت ننمایند. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به پارسی ترجمه کن. فقیر اجابت کرده ترجمه کردم در جمادی‌الاولی سنه‌ائین و عشرين و خمسمائه.»^{۱۲}

از قرائن بسیار پیداست که ایرانیان هیچگاه زیر سلطه زبان عربی نرفته بودند و جز در دستگاه اداری عمال خلیفه و جانشینان ایشان این زبان رواج و نفوذی نداشت و استعمال آن در سرزمین ایران جز به تصنع انجام نمی‌گرفت و حتی در بعضی موارد بکار بردن آن امکان نداشت. برای اثبات این نکته کافی است که به جمله آخر عباراتی که از تاریخ یمنی نقل شد توجه شود، آنجا که پس از حکم کلی به اینکه «مناشیر و امثله و مخاطبات به تازی نویسند» به استثنائی قائل می‌شود: «مگر جائی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصر و عاجز باشد»^{۱۳} و البته این موارد متعدد بوده است.

از بعضی روایات تاریخی نیز این نکته را می‌توان دریافت که اگر چه تا قرن پنجم هجری دیران و وابستگان دستگاههای فرمانروائی با خواندن و نوشتن

(۱۱) کلیله و دمنه، چاپ مینوی، ص ۲۵.

(۱۲) تاریخ بخارا، چاپ ۱۳۱۷، ص ۲.

(۱۳) ترجمه تاریخ یمنی، ص ۳۴۶.

به زبان عربی آشنا بوده‌اند در گفتگو به این زبان تسلطی نداشته‌اند. یکی از موارد این استنباط نوشته ابوالفضل بیهقی است آنجا که مراسم استقبال نماینده خلیفه را از طرف عمال سلطان محمود غزنوی بیان می‌کند و می‌گوید:

«سه حاجب و ابوالحسن کرخی و مظفر حاکم ندیم که سخن تازی نیکو گفتندی... پذیره شدند و رسول را با کرامتی بزرگ در شهر آوردند»^{۱۴}
و از اینجا پیداست که عده معدودی از دبیران و درباریان با سخن گفتن و محاوره عربی آشنا بوده‌اند و دیگران، که به احتمال فراوان به این زبان می‌نوشته و می‌خوانده‌اند، «سخن تازی نیکو نمی‌گفته‌اند».

سپس در دوره فرمانروائی سلجوقیان و خوارزمشاهیان کم‌کم به حکم ضرورت زبان عربی در دستگاه اداری از رواج افتاد. شاهان سلجوقی به احتمال قوی با فارسی آشنا و از عربی بیگانه بودند. نامه‌های امام محمد غزالی به سلطان سنجر و درباریان و بزرگان آن زمانه^{۱۵} دلیلی بر این معنی است و مجموعه مکاتبات دولتی و احکام رسمی دوره خوارزمشاهیان که در کتاب التوسل الی التوسل^{۱۶} گرد آمده است نیز بخوبی این را ثابت می‌کند. بعد از حمله مغول و خاصه پس از انقراض خلافت بغداد نیز دیگر برای آنکه زبان عربی در دستگاه اداری به کار رود وجهی و موجبی نماند، و غلبه فارسی بر عربی مسلم شد.

اما تأثیر دانشمندان و درباریانی که با زبان عربی انس و الفت یافته بودند در فارسی بجا ماند و باید گفت که فراوانی لغات عربی در نوشته‌های فارسی بیش از هر چیز نتیجه کار این دو گروه است. علوم دینی اسلامی و تصوف و علوم عقلی و نقلی که نخست به زبان رسمی خلافت اسلامی یعنی عربی تألیف می‌شد و سپس به فارسی نقل گردید نیز در نفوذ و رواج لغات عربی در این زبان بسیار مؤثر بود زیرا که نویسندگان جز در موارد معدود اصطلاحات آن فنون را عیناً در فارسی

۱۴) تاریخ مسعودی، چاپ فیاض، ص ۲۸۷.

۱۵) مکاتیب فارسی غزالی، تصحیح عباس اقبال، تهران (۱۳۳۳).

۱۶) التوسل الی التوسل، چاپ تهران (۱۳۱۵).